



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بحثی که در مورد اولین حدیث یعنی: ﴿العلماء ورثة الانبياء﴾ داشتیم عرض کردیم که شیخ انصاری و محشین و شراح مکاسب فرمودند این حدیث و احادیث دیگر دلالتی بر ولایت فقیه ندارند اما در مقابل امام رضوان الله علیه و ما با شواهد و قرائنی که ذکر شد گفتیم که حدیث مذکور بر ولایت فقیه دلالت دارد.

خوب و اما چند نفر از فقهاء شبهه ای در مورد حدیث: ﴿العلماء ورثة الانبياء﴾ مطرح کرده و فرموده اند مراد از "العلماء" در حدیث مذکور و برخی دیگر از احادیث، ائمه علیهم السلام می باشد:

اول آیت الله خوئی در مصباح الفقاهة جلد ۳ صفحه ۲۹۰ فرموده: «بل يمكن ان يراد من تلك الاخبار كون المراد من العلماء هم الائمة والاوصياء عليهم السلام لكونهم هم العلماء بالمعنى الحقيقي، فمع دلالة تلك الاخبار على كون العلماء ورثة الانبياء عن التصرف في اموال الناس و انفسهم فلا دلالة فيها لكونها ثابتة للفقهاء أيضا، فنعم الدليل الحاكم قوله عليه السلام نحن العلماء وشيعتنا المتعلمون». دوم مرحوم آخوند خراسانی در حاشیه مکاسب صفحه ۹۴ فرموده: «الظاهر أن المراد من العلماء خصوص الائمة عليهم السلام».

سوم شیخ محمد حسین غروی اصفهانی در حاشیه مکاسب فرموده مراد از کلمه "العلماء" ائمه علیهم السلام می باشد.

چهارم هدایة الطالب جلد ۳ صفحه ۲۴۸ فرموده: «أن المراد من العلماء هم الائمة عليهم السلام كما يدل عليه قول الصادق عليه السلام: نحن العلماء وشيعتنا المتعلمون».

جواب استاد حفظه الله: ما دو روایت داشتیم یکی خبر ابوالبختری بود که ضعیف بود اما خبر دیگر صحیحہ قداح بود که در آن گفته شده بود: ﴿عن القداح عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من سلك طريقا يطلب فيه علما سلك الله به طريقا إلى الجنة وإن الملائكة لتضع أجنحتها لطالب العلم رضا به وإنه يستغفر لطالب العلم من في السماء ومن في الأرض حتى الحوت في البحر، وفضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر النجوم ليلة البدر، وإن العلماء ورثة الأنبياء إن الأنبياء لم يورثوا دينارا ولا درهما ولكن ورثوا العلم فمن أخذ منه أخذ بحظ وافر﴾، ما معتقدیم که علوم ائمه علیهم السلام لذنی است یعنی خداوند متعال در ظرف دل آنها تمام علوم را قرار داده بدون اینکه قدمی برای کسب آنها بر دارند درحالی که از صدر و ذیل حدیث مذکور فهمیده می شود که مربوط به ائمه علیهم السلام نیست بلکه مراد علماء می باشد بعلاوه بچثمان یک بحث استظهاری است یعنی باید ببینیم که ما از ظهور این خبر چه استفاده ای می کنیم، از طرفی در عرف مردم نیز "العلماء" به علماء گفته می شود از این جهت اشکال این چهار نفر از بزرگوران که ذکر شد وارد نمی باشد.

شیخ محمد حسین اصفهانی در حاشیه مکاسب علاوه بر اشکال مذکور فرموده علماء و فقهاء من حیثهم العلماء والفقهاء در فقه تخصص دارند اما سیاست یک فنی است که عالم بسیار وسیعی دارد و دارای پیچ و خم ها و نشیب و فرازهای فراوانی است و مهارت و اطلاعات فراوانی می خواهد فلذا علماء و فقهاء نمی توانند ولایت داشته باشند و در سیاست دخالت کنند و جامعه را در تمام ابعاد مختلف اداره

کنند، درواقع ایشان با این بیان اصل وجود ولایت برای فقیه را انکار می کند.

**جواب استاد حفظه الله:** همین اشخاصی که اینطور گفته اند خودشان ناچار به دخالت در امورات مختلف جامعه شده اند (شهید شیخ فضل الله نوری که شهید راه قانون گذاری شد و شهید مدرس که شهید راه اجرای قانون شد)، مثلاً در صفحه ۲۳۱ تا ۲۳۹ از جلد ۲ کتاب "بیداری ایرانیان" تألیف ناظم الاسلام کرمانی در مورد آخوند خراسانی نوشته شده زمانی که محمد علی شاه به پادشاهی رسید با مشروطه مخالفت کرد و مجلس را به توپ بست و عده ای را به دار کشید و خلاصه جلاد مآبانه رفتار کرد البته همین محمد علی شاه گاهی منافقانه رفتار می کرد و حرف علماء و مشروطه را قبول می کرد، خلاصه آخوند خراسانی و ملا عبدالله مازندرانی و ملا حسین میرزا خلیل که از علماء بزرگ نجف بودند بعد از اینکه دیدند شیخ فضل الله را به دار زدند بر علیه محمد شاه قیام کردند و بنده نوشته هائی از آخوند خراسانی دارم که خیلی باشدت به محمد علی شاه فرموده ما قیام می کنیم و حکم جهاد می دهیم، خب همین فقهای که در نوشته هایشان ولایت فقیه را انکار کرده بودند وقتی به میدان عمل وارد شدند دیدند نمی توانند فساد و ظلم را آشکار ببینند و ساکت بنشینند لذا قیام کردند و یا مثلاً آقای حکیم که در بحث ولایت فقیه با نظر شیخ انصاری موافقت کرده در عراق وقتی که عبدالکریم قاسم آمد و خواست مردم را کمونیست کند حکم جهاد صادر کرد و خودش در صف اول جهاد قرار گرفت و یا مثلاً سید فقیه یزدی وقتی دید که انگلستان بر عراق تسلط پیدا کرده خودش به میدان جهاد آمد و حتی پسرش نیز به

شهادت رسید، خلاصه اینکه علماء و فقهاء ما عملاً نمی توانند کنار بنشینند و نسبت به ظلم و فساد بی تفاوت باشند و امام رضوان الله علیه نیز کلمات بسیاری در این رابطه دارند که بخشی از آنها در جلد ۱۵ و ۱۸ صحیفه نور ذکر شده که مراجعه کنید.

**نکته:** گاهی علماء بزرگ ما ناچار می شدند از سلطان با اینکه جبار و ظالم بوده پشتیبانی کنند مثلاً حاج ملا احمد نراقی در اول معراج السعادة یک صفحه از فتحعلی شاه تعریف کرده با اینکه خود ایشان در بحث آفات زبان فرموده انسان هر کلمه اش باید روی حساب باشد و دروغ و مبالغه و امثالهما نباشد و یا مثلاً شیخ جعفر کاشف الغطاء در اول کشف الغطاء یک صفحه از فتحعلی شاه تعریف کرده و یا مرحوم مجلسی در زاد المعاد از شاه سلطان حسین صفوی تعریف کرده، خب دلیل این تعاریف همانطور که امام رضوان الله علیه نیز فرموده این بوده که در آن زمان ها دولت عثمانی بسیار قدرت داشته فلذا علماء ما قائل بودند باید یک سلطان و یک محور و یک پناهگاهی در برابر اهل تسنن وجود داشته باشد فلذا ناچار بودند از سلاطین جور تعریف کنند تا اینکه تشیع به طور کلی از بین نرود و نابود نشود.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمد و آله الطاهیرین